

نگاهی به تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول

احمد قدسی*

چکیده

از جمله مسائلی که در عرصه تفسیر قرآن، ذهن جمیع از فعالان این عرصه را به خود معطوف ساخته، تفسیر قرآن بر اساس ترتیب نزول است. این گروه بر این باورند که این سبک از تفسیر نقش بی‌بديلی در کشف نکات روانی، تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آیات قرآن دارد که از آن جمله تدریجی بودن مسائل تربیتی و اخلاقی و پیشرفت پلکانی در مبارزه با مشرکان و منکران است. این عده معتقدند که بدون اتخاذ این روش، فهم درست مفاهیم قرآنی و دستیابی به اصول تربیتی و هدایتی قرآن، امکان پذیر نیست و یا دست کم بسیار دشوار است. در این مقاله با اشاره به وحیانی بودن ترتیب موجود و ورود در دو مقوله کیفیت ترتیب موجود در تفسیر امیر مؤمنان علیه السلام و نزول دفعی و ترتیب موجود در آن، به اثبات رسیده که نه تنها پیمودن روش تفسیر بر اساس ترتیب نزول ضرورتی ندارد بلکه ممکن است گفته شود که خلاف مصلحت و حکمت است.

واژگان کلیدی

تفسیر قرآن، تفسیر تربیتی، ترتیب نزولی.

a_ghodsi@miu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۰

* استادیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۶

طرح مسئله

از جمله مسائلی که در عرصه تفسیر قرآن، اذهان جمی از قرآن پژوهان را به خود معطوف ساخته، تفسیر قرآن براساس ترتیب نزول است. این گروه بر این باورند که این سبک از تفسیر، نقش بی‌بدیلی در کشف نکات روانی، تربیتی، اجتماعی، اخلاقی و سیاسی آیات قرآن دارد که از آن جمله تدریجی بودن مسائل تربیتی و اخلاقی و پلکانی پیش رفتن در مبارزه با مشرکان و منکران است. نمونه مشهور آن مربوط به جریان تحدى است که با در نظر گرفتن ترتیب نزول روش می‌شود که قرآن در این مبارزه از سختترین به سخت و سپس به آسان و آسان‌تر منتقل شده است؛ زیرا در ابتدا تحدى به سختترین؛ آوردن تمام قرآن، می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ لَئِنِ اجْمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ». (اسراء / ۸۸)

در گام بعد در سوره‌ای دیگر از سوره مکی، تحدى به آوردن ده سوره می‌کند و می‌فرماید: «أَمْ يَكُوْلُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأُتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ». (هود / ۱۳)

در گام سوم تحدى به یک سوره را مطرح می‌سازد و می‌فرماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيْهِ عَدِّنَا فَأُتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ». (بقره / ۲۳)

در جایی دیگر می‌فرماید: «أَمْ يَكُوْلُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأُتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ». (يونس / ۳۸)

گرچه این نمونه به دلایل ذیل مخدوش است، اما تردیدی وجود ندارد که ملاحظه ترتیب نزول در تفسیر - مانند تفسیر موضوعی - از آثار و برکاتی برخوردار است.

یک. سوره یونس که در آن تحدى به یک سوره، صورت گرفته، قبل از سوره هود است که در آن تحدى به ده سوره واقع شده است. (بنگرید به: معرفت به: ۱۳۷۹ - ۸۸)

دو. سوره‌ای که در آن، تحدى به آوردن تمام قرآن شده است محدود به سوره اسراء نیست که قبل از سوره‌های تحدى به ده یا یک سوره نازل شده باشد بلکه در سوره طور که بعد از آن سوره‌ها نازل شده و رقم هفتاد و ششم را در ترتیب نزول داراست (همان) نیز آمده: «قُلْ فَأُتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدِي مِنْهُمَا». (قصص / ۴۹)

آنچه قابل تأمل و بررسی است آن است که این گونه آثار تفسیر ترتیب نزولی در حدی دانسته شود که باعث ارائه سبک جدید در تفسیر و تغییر سبک رایج و مشهور گردد بهویژه آن که ادعا شود که: «اگر عرب گمراه به اوج فرهنگ و قله‌های رفیع تمدن رسید به برکت اتباع از نزول تدریجی و ترتیب نزولی قرآن بوده است»! (بهجت‌پور، ۱۳۸۷ / ۱ - ۴۰) و یا «عدم رعایت ترتیب نزول سوره‌ها، فهم مراد جدی خداوند را با دشواری مواجه می‌سازد» (همان) و یا «اگر بخواهیم روابط میان

مفاهیم قرآن را کشف کنیم و به نظامی متقن در امر هدایت و تربیت دست یابیم، چاره‌ای جز تلاش در فهم آیات و سوره‌ها در یک سیاق نظاممند بر گرفته از ترتیب نزول سوره‌ها نداریم». (همان: ۴۷) این مقاله بر آن است تا ناصواب بودن این دیدگاه را به اثبات رساند و به مصلحت نبودن تغییر سبک مشهور در تفسیر و استواری سبک مشهور را روشن سازد.

تفسیر براساس ترتیب موجود و دفاع از سبک مشهور

برای اثبات حکیمانه بودن سبک مشهور در تفسیر؛ یعنی تفسیر براساس ترتیب موجود، نکات ذیل قابل توجه است:

۱. تفسیر براساس ترتیب نزول، مبتنی بر این است که ترتیب موجود، به امر رسول گرامی ﷺ که «وَمَا يَطْقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ بُوْحٰى» (نجم / ۴ - ۳) است و به فرمان خدای سبحان که چنین امری را صادر کرده، نباشد درحالی که مشهور و بلکه اجماع (خوبی، ۱۴۱۳: ۲۵۶) آن است که قرآن در زمان رسول گرامی و با نظارت و تحت زمان آن حضرت جمع‌آوری شده و براهین متعددی بر آن اقامه گردیده است. (بنگرید به: خوبی، همان؛ قدسی، ۱۴۲۸: ۲ - ۳۱۸)

اگر ترتیب نزول در برداشت نکات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی نقش منحصر به فردی داشته باشد اقدام رسول الله به جمع قرآن با ترتیب موجود – العیاذ بالله – خلاف حکمت و مصلحت و اغراء به جهل به حساب می‌آید.^۱

۲. ترتیب نزول، تابع حوادثی است که به حسب ظاهر، به نحو اتفاقی و تصادفی و بدون تعییت از یک برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده و منسجم، رخ داده است؛ یعنی گرچه رب العالمین و به تبع و تحت فرمان او پیامبر اکرم ﷺ، او، رسول مکرم – حوادث رخ داده را مدیریت می‌کند و هیچ‌گاه مشهور و محکوم فرهنگ زمانه نیست اما این بدان معنا نمی‌باشد که خداوند خود، ایجاد حوادث کند سپس به اداره و تدبیر آن پردازد، در عین حال که می‌پذیریم که اصل بعثت، بستری برای حدوث چنان حوادثی شد؛ زیرا تردیدی نیست که لازمه چنین چیزی جبر است. بر اساس مکتب اهل بیت (امر بین الامرین) آنچه با سوء اختیار مردم و خصوصی مشرکان لجوج و عنود عصر نزول، به وجود می‌آمد با ریوبیت و تدبیر حضرت حق، مدیریت می‌شد. به عنوان مثال، یا نزول آیاتی با داستان افک که عده‌ای معاند برای ضربه زدن به پیامبر ﷺ آن را خلق کردند، مقابله شد.

۱. نگارنده افزون بر آنچه در کتاب انوار الاصول در بحث جمع القرآن به عنوان تقریرات خارج اصول مطرح ساخته، در مقاله مستقلی به تفصیل و با اشاره به سخنان کسانی که بر تفسیر براساس ترتیب نزول پای می‌فرشند به این مسئله (وحيانی و محمدی بودن ترتیب موجود) پرداخته است.

مثال عینی و روش این مسئله، مدیریت امیرمؤمنان در طول حوادث پنج سال حکومت آن حضرت است؛ زیرا آن امام مدیر و حکیم که آیت عظمای حضرت حق است و تدبیر و مدیریتش مظہر تدبیر و مدیریت حضرت حق، حوادث تلخی چون جریان مارقین و قاسطین و ناکثین که با سوء اختیار عده‌ای حادث شد را مدیریت کرد در حالی که خواست و رضایت حضرتش نه در اصل این حوادث دخیل بود و نه در نحوه چیدمان و ترتیب حدوث آن، گرچه پذیرفته می‌شود که اصل به حکومت رسیدن آن حضرت، بستر چنان حوادثی را فراهم ساخته بود.

مثال دیگر، سخنان استاد مطهری است که می‌گفت: «در عرصه تأليف هیچ وقت نتوانستم براساس آنچه خود، آن را اهم، تصور می‌کرم و براساس مصالح اولی و کلان، برنامه‌ریزی کرده بودم و چیدمان ویژه‌ای را برایش در نظر گرفته بودم دست به قلم شوم و کتاب یا مقاله بنویسم؛ این حوادث و شباهتی که به نحو کور و پیش‌بینی نشده در فضای مطبوعات و یا دانشگاه‌ها اتفاق می‌افتد و انتشار می‌یافتد مرا وادار به تأليف می‌کرد.»؛ یعنی شهید مطهری حکیم و مدیر در حالی که اختیار او در حوادث تلخ و زشت آن زمان، نقشی نداشت اما با حکمت و درایتش آن حادث به وجود آمده را به خوبی مدیریت می‌نمود.

بر این اساس اگر مقرر شود که مجموعه آثار آن شهید، نظامی پیدا کند ترتیب دادن آن براساس زمان تأليف، گرچه قطعاً خالی از فایده نیست اما لزوماً ترتیب احسن نخواهد بود بلکه ممکن است کاملاً خلاف حکمت و مصلحت اهم بوده باشد؛ زیرا بسیاری از اموری که در نظام سازی آن، نقش ایفا می‌کند به ترتیب زمانی ارتباط ندارد.

به بیان دیگر: قبل از شروع در تنظیم باید روش شود که معیار در تنظیم، چیست و براساس چه محوری باید تحقیق یابد، آیا موضوع محور باشیم یا زمان محور و یا ...؟ به عنوان مثال، اگر حکمت و مصلحت اقتضا موضوع محوری داشته باشد دیگر ملاحظه زمان نزول، جواب‌گو نخواهد بود؛ زیرا فرض بر این است که زمان و حوادث زمانی که شأن نزول و فضای نزول را به وجود می‌آورد در اختیار مؤلف و براساس خواست و حکمت او نبوده است.

اینکه باید موضوع محور بود و یا زمان محور و یا ... نکته‌ای است که خود مؤلف حکیم و آگاه به نظام احسن اخلاقی و تربیتی و آشنایی به همه روحیات مخاطبان تا روز قیامت می‌تواند آن را تعیین کند. اکنون اگر مؤلف، خود اقدام به چیدمانی ویژه کرده باشد و با آنکه کتاب خودش را به عنوان کتاب هدایت معرفی کرده، مباحثش را به ترتیب دیگری غیر از ترتیب نزول، تنظیم کرده باشد، چگونه می‌توان به ترتیب نزول روی آورد و حتی تفسیر براساس آن را امری لازم و اجتناب‌ناپذیر تلقی کرد؟!

به بیان دیگر: در بیشتر موارد، این حوادث کور و به ظاهر تصادفی که مشرکان، منافقان و فاسقان آن را می‌آفریدند، ترتیب نزول را رقم می‌زد، نه اراده و مصلحت‌سنگی‌های یک مردی آگاه و حکیم در امور تربیتی و پرورشی، تا ترتیبی باشد که در طول زمان تا روز قیامت، الگوی در مسائل پلکانی تربیتی قرار گیرد.

به بیان سوم: اگر جامعه بکر و دست نخورده‌ای، در اختیار رسول گرامی قرار می‌گرفت؛ جامعه‌ای که آحاد امت آن، تسلیم قرآن و تصمیم‌گیری‌های آن حضرت بودند، آیا باز هم همین ترتیب نزول، مورد توجه آن حضرت قرار می‌گرفت؟

کسی که به دنبال «کشف نظام تحول و تربیت دینی و هدایتی» است حتماً می‌خواهد این نظام تربیتی را نهادی همانند اداره آموزش و پرورشی اعمال کند که افراد تربیت شونده آن، حادثه‌افرین نیستند بلکه زمام امور در دست کسانی مثل وزیر آموزش و پرورش، مسئولان و معاونان تربیتی و پرورشی است. اگر از رسول گرامی برای چنین بستری نسخه عملی، اخلاقی و تربیتی درخواست می‌شد آیا ترتیبی را که در مراحل پلکانی و درجه‌ای تربیت، رعایت می‌کرد همان ترتیبی بود که در حوادث پیش‌بینی نشده بیست و سه ساله حجاز رعایت شده بود؟!

از آنچه گذشت نیز روشن شد: این تصور که «عدم رعایت ترتیب نزول سوره‌ها، فهم مراد جدی خداوند را با دشواری مواجه می‌سازد» (بهجت‌پور، همان: ۴۴) توهمی بیش نیست؛ زیرا در صورتی که حوادث زمینه‌ساز آیات غالباً تصادفی باشند و ترتیبی بر هم نداشته باشند، آیات ناظر به آن حوادث نیز از حیث محتوا، ترتیبی بر یکدیگر نخواهند داشت.

البته شکی نیست که آیات مربوط به هر حادثه‌ای می‌بایست با شناخت آن حادثه و جزئیات و خصوصیات آن، مورد مطالعه و تدبیر قرار گیرد تا نحوه موضع‌گیری و برخورد آن رب حکیم با آن حادثه به خوبی فهمیده شود، اما این همان توجه به شأن نزول و یا فضای نزول و یا همان توجه به فضای مکی و مدنی بودن آیات است که مفسران اسلامی در طول تاریخ تفسیر آن را به عنوان قرینه آیه در فهم کلام متكلّم مورد عنایت قرار می‌دادند و چیز تازه‌ای به حساب نمی‌آید؛ زیرا ملاحظه شأن نزول یک آیه یا یک مجموعه از آیات هماهنگ، که از شأن نزول واحدی برخوردارند غیر از ملاحظه چند حادثه و چند شأن نزول قرار گرفته در طول هم است؛ آنچه مؤلف محترم تفسیر ترتیب نزولی در پی اثبات ضرورت آن است در حالی که دلیلی بر ضرورت آن وجود ندارد، دومی است نه اولی.

گرچه قابل انکار نیست که احیاناً ممکن است ترتیب دو فضای نزول و یا بیشتر بر یکدیگر و بودن آنها در طول هم، پیام ویژه یا مدلول الترامی خاصی را در پی داشته باشد اما نفس تغییر یافتن ترتیب نزول و

تبديل آن به ترتیب موجود، توسط رسول حکیمی که «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهُوَيِّ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم / ۴ - ۳) نشان می‌دهد که این از موارد فراگیر و سرنوشت‌ساز در امر ترتیب نیست به‌گونه‌ای که لازم باشد بساط جدیدی در تفسیر پهن شود و روال همگانی مفسران در طول تاریخ، تغییر یابد بلکه اینگونه موارد به مقداری است که می‌توان در لابلای تفسیر براساس ترتیب موجود نیز آن را متذکر شد چنان که مفسرانی چون علامه طباطبایی این‌گونه عمل کرده‌اند. (بنگرید به: طباطبایی، ۱۴۱۷ / ۲۱۵؛ ۲۰ / ۱۱)

۳. شاید این ادعا دور از حقیقت نباشد که نه تنها لازم نیست که در شناخت اصول نظاممند قرآن برای تحول جوامع، ترتیب نزول، مراجعات شود بلکه لازم است که از آن صرف نظر گردد، زیرا شکی نیست که ویژگی‌های مردم جاهلیت از یک سو و حوادث پیش‌بینی نشده افراد یا گروه‌ها در طول این بیست و سه سال از سوی دیگر، نقش اساسی در پس و پیش شدن سوره‌ها از حیث نزول داشته باشد. با توجه به این نکته، زمانی می‌توان همین ترتیب را در نسل‌های آینده و یا در جوامع دیگر انسانی غیر حجاز، رعایت کرد که این نسل‌ها یا جوامع از همان ویژگی نسل یا جامعه حجازی برخوردار باشند اما با توجه به تکثر روحیات و فرهنگ‌ها از یک سو و فرازمانی و فرامکانی بودن قرآن و «نذیراً للعالمين» و «هدی للناس» بودن آن از سوی دیگر، لازم است مفاهیم قرآنی را از شأن نزول‌ها و ویژگی‌های تنزیلی، تحرید کرد و براساس تأویل، لب و مغزای آیات، به موضع‌گیری‌های لازم سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و تربیتی اقدام نمود و چنین چیزی می‌طلبد که از ترتیب نزول سوره‌ها، دست کشید که شاید رفع ید رسول گرامی - و در واقع رفع ید خدا - بر همین اساس بوده است، یعنی رسول گرامی با الهام از وحی، دو کار انجام داده و دو طراحی تربیتی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی از خود بر جای گذاشت: طرحی کوتاه‌مدت و برای جامعه‌ای خاص با روحیاتی ویژه و طرحی دراز‌مدت برای همه جوامع تا روز قیامت. شاید بتوان گفت: قرآنی که می‌خواهد شفای درد مردم جاهلیت حجاز باشد باید با آن ترتیب، نازل شود و تلاوت و قرائت پذیرد و قرآنی که می‌خواهد شفای درد همه جوامع تا روز قیامت باشد و برای تمام نسل‌ها و روحیات، شناوری و انعطاف‌پذیری و همانند جریان شمس و قمر، سریان و جریان داشته باشد باید با ترتیب موجود، تلاوت و قرائت شود.

البته اگر ثابت شود که مثلاً فلان جامعه در فلان قاره، صد درصد با جامعه جاهلی عرب حجاز، هماهنگ است می‌توان برای هدایت آن جامعه، براساس ترتیب نزول حرکت کرد اما روشن است که به تعبیر عرب در آن مکل معروف «دون اثباته خرت القنات؛ اثبات آن از کنند پوست درخت تیخ دار با دست، آسان‌تر است» (بنگرید به: فراهیدی: ۴ / ۲۱۵) و اثبات آن فوق العاده دشوار است بنابراین

چاره‌ای از تحرید مفاهیم عام و مشترک قرآنی که داروی دردهای همه انسان‌ها با هر نژاد، سلیقه و روحیه است، از تشخصات زمانی و مکانی ترتیب نزول نمی‌باشد.

۴. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در «تفسیر بر اساس ترتیب نزول» مورد عنایت است قانون تدریجی و پلکانی بودن تربیت است، یعنی مدعیان لزوم این سبک از تفسیر، از این جهت به چنین روشی روی آورده‌اند که تصویرشان این است که تربیت جامعه بر اساس آیین محمدی و قرآنی باید در قالب بیان مجموعه معارف، اخلاقیات و احکام در کلاس‌های متعدد، مراحل و منازل متدرج و مترب و جدول زمانی ویژه‌ای باشد در نتیجه، نمی‌توان در کلاس و زمان واحد به عنوان مثال گفت: شما باید به این چند امر، معتقد و به کسب این چند فضیلت اخلاقی و پرهیز از این چند ردیل اخلاقی ملتزم و به انجام این چند واجب و ترک این چند حرام دینی، متبعد شوید، به همین جهت باید به تفسیر قرآن براساس ترتیب نزول روی آورد تا هندسه تربیتی قرآن کشف و استخراج گردد.

در حالی که اصل چنین دیدگاهی محل تأمل و درنگ است و این سخن که بیان معارف دینی و دستگیری‌های اخلاقی و سیر و سلوکی و انجام فرامین تعبدی، پلکانی، مراحلی و منازلی است و از پله‌ها و مراحل و منزل‌های مختلف زمانی برخوردار است از دیدگاه آیات و روایات اخلاقی و تربیتی، جای بحث و گفتگو است.

به عنوان مثال قرآن کریم هنگامی که می‌خواهد شرایط فلاح و لوازم هدایت‌پذیری را مطرح سازد شش اصل را در عرض هم بیان می‌دارد:

۱. ایمان به غیب و شکستن حصار حس‌گرایی (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ):

۲. اظهار خشوع و تذلل در مقابل خالق آسمان‌ها و زمین به عنوان اشرف مصاديق غیب (وَيَقِيمُونَ الصَّلَاةَ):

۳. دست شستن از تعلق‌های مادی و فاصله گرفتن از انحصار گرایی در دارایی‌ها و توامندی‌ها (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْقِضُونَ):

۴. ایمان به نبوت و حقانیت آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ):

۵. واحدنگری و منسجم‌بینی ادیان آسمانی از طریق ایمان به حقانیت آنچه بر انبیای سابق نازل شده است (وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكُمْ):

۶. یقین به معاد (وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ).

آیا می‌توان ادعا کرد که بین این معارف شش گانه، ترتیب منطقی و پلکانی مطرح است به‌گونه‌ای که لازم باشد به هر کدام از آنها در فاصله زمانی خاصی پرداخته شود؟ آیا ترتیب موجود در این آیات

می‌تواند دلیل بر این باشد که این شش امر، در طول یکدیگر قرار دارند و در عرض هم نباید مطرح شوند؟ آیا محققی می‌تواند مدعی شود که ایمان و یقین به آخرت که امر ششم از این امور شش‌گانه است در پله و رتبه ششم قرار دارد؟!

ویژگی‌ها و صفاتی که در سورهٔ فرقان به عنوان صفات عباد الرحمن و در سورهٔ مؤمنون به عنوان ویژگی‌های افراد با ایمان و در سورهٔ معراج به عنوان صفات نمازگران غیره لوع، بیان شده است، از همین قبیل است:

آیا می‌توان گفت اوصاف سیزده‌گانه‌ای که قرآن در سورهٔ فرقان^۱ برای عباد الرحمن و غرفه‌نشینان سکنی گرفته‌گان در درجات عالی بهشت (بنگرید به: طباطبایی، همان: ۲۴۵) بیان داشته، مربوط به سیزده مرحله، منزل و پله است؟

۱. تواضع و فرو نهادن ردای کبر و غرور (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوُنَا) (فرقان / ۶۳):

۲. حلم و بردبازی در برابر جاهلان (وَ إِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) (فرقان / ۶۳):

۳. سجده و قیام شبانه (وَ الَّذِينَ يَبَيِّنُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قَيَامًا) (فرقان / ۶۴):

۴. خوف از عذاب الهی (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ) (فرقان / ۶۵):

۵. انفاق در راه خدا؛ انفاقی به دور از اسراف و تبذیر (وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا) (فرقان / ۶۷):

۶. توحید خالص و پرهیز از شرك (وَ الَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَر) (فرقان / ۶۸):

۷. پاکی از حق الناس (وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ) (فرقان / ۶۸):

۸. پاکی از آلودگی‌های جنسی (وَ لَا يَرْبُونَ) (فرقان / ۶۸):

۹. دوری از حضور در مجالس گناه (وَ الَّذِينَ لَا يَشْهُدُونَ الزُّورَ) (فرقان / ۷۲):

۱۰. پرهیز از لغو و اعمال بیهوده (وَ إِذَا مَرُوا بِاللَّغُو مَرُوا كَرَاماً) (فرقان / ۷۲):

۱۱. عبرت‌پذیری از آیات الهی (وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكْرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُجُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمَيْاناً) (فرقان / ۷۳):

۱۲. مراقبت و دل‌نگرانی نسبت به همسران و فرزندان (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَ ذُرَيْتَنَا قُرْةَ أَعْيُنِ) (فرقان / ۷۴):

۱۳. سبقت‌گیری و مسئولیت‌پذیری نسبت به هدایت دیگران (وَ أَجْعَلْنَا لِلنَّاسِ إِيمَانًا) (فرقان / ۷۴).

کدامیں سالک راه رفته‌ای می‌تواند مدعی شود که این سیزده وصف، در طول هم است و بر

۱. أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْفُرْقَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يَلْقَوْنَ فِيهَا تَحْيَةً وَ سَلَامًا. (فرقان / ۷۵)

یکدیگر مترتب شده‌اند؟! آیا تردیدی وجود دارد که عباد الرحمن موظفند که در آن واحد و در عرض یکدیگر به همه این امر بپردازنند؟! اگر سیر الى الله پلکان پذیر بود و تدریجی داشت چگونه خدای رحمان و رب العالمین که این‌گونه ریز شده و به یک سری کلیات اشاره نکرده، متعرض آن نشده است و چگونه مفسران حقیقی قرآن و مخاطبان اصلی این کتاب هدایت، فلاح، شفا و نسخه منحصر به فرد سلوک الى الله، روی آن تکیه نکرده‌اند؟!

همین‌گونه است مواد هفت‌گانه‌ای که در سوره مؤمنون برای فردوس‌نشینان وارد شده است

(الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفَرْدَوْسَ هُمْ نَفِيْهَا خَالِدُونَ) (مؤمنون / ١١):

۱. خضوع و خشوع در نماز فریضه (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) (مؤمنون / ٢):

۲. پرهیز از لغو و بیهوده‌گویی (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ) (مؤمنون / ٣):

۳. پرداخت واجبات مالی (وَالَّذِينَ هُمْ لِلرِّكَابِ فَاعْلَمُونَ) (مؤمنون / ٤):

۴. پرهیز از شهوت‌پرستی و هوسرانی‌های شیطانی (وَالَّذِينَ هُمْ لَفُوْجِهِمْ حَافِظُونَ) (مؤمنون / ٥):

۵ و ۶. ادائی امانتها و وفای به پیمان‌ها (وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانِتَهِمْ وَعَهْدُهُمْ رَاعُونَ) (مؤمنون / ٨):

۷. التزام به انجام نوافل یومیه (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحْفَظُونَ) (مؤمنون / ٩).

نیز عنوانین نه‌گانه‌ای که در سوره توبه برای واصلان به فوز عظیم ذکر شده است: تائب، عابد، حامد، سائح، راکع، ساجد، امر به معروف، ناهی از منکر و حافظ حدود الهی: «إِنَّ اللَّهَ اَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُنَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي الشَّوَّارِقِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَهُ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِرُوا بَعَيْكُمُ الَّذِي يَا يَعْمَمُ بِهِ وَذِلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ الْثَّائِيْنَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِيْخُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالثَّاهِوْنَ عَنِ النَّكَرِ وَالْحَاطِظُونَ لِحَدُودِ اللَّهِ وَبَنَسِرُ الْمُؤْمِنِينَ». (توبه / ١١٢ - ١١١)

آنچه گفته شد به روشنی در نسخه‌های عملی که توسط امامان معصوم عليه السلام ارائه شده، نیز قابل مشاهده است: امیرمؤمنان در خطبه همام ١١٠ وصف از اوصاف عملی پرهیز کاران را ذکر می‌کند و در حکمت ١٤٧ نهج البلاغه خطاب به کمیل بن زیاد در باره حاملان علم حقیقی و اهل بصیرت و بقین (هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ...) و در حکمت ٢٨٩ راجع به صفات یک برادر سالک و راه رفته، اوصافی را مطرح می‌سازد.

نیز در نسخه‌های عملی ای که رسول اکرم صلوات الله عليه وسلم خطاب به امیرمؤمنان در ارتباط با راه استكمال حقیقت ایمان دارد: (يَا عَلَيْيُ سَبْعَةُ مَنْ كُنَّ فِيهِ قَدْ اسْتَكْمَلَ حَقِيقَةُ الإِيمَانِ ...) و یا خطاب به اباذر دریابی از مواعظ و نسخه‌های عملی و اخلاقی که به تعبیر خود آن حضرت، جامع راههای خیر است «فَإِنَّهَا

جامعة لطُرُقِ الْخَيْرِ وَ سُلَيْلِهِ» را ضمن خطاب حدود صد و پنجماه گانه «یا ابازر» بیان می‌دارد: (یا آبا ذر، إِنَّكَ مِنَ أَهْلَ الْأَبْيَتِ وَ إِنِّي مُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ ... إِنْ حَظَّتُهَا كَانَ لَكَ بَهَا كُفْلَانِ (طوسی، ۱۴۱۴: ۵۲۶)

از کجا و با چه قرینه و شاهدی می‌توان ثابت کرد که مجموعه فضائل و رذائلی که در این‌گونه از آیات و روایات بیان شده، از ترتیبی ویژه برخوردارند به‌گونه‌ای که لازم آید به جوانی که تازه مسلمان شده و یا تازه سر به راه گردیده، گفته شود: چون شما در پله اول قرار دارید تنها باید به کسب این چند فضیلت پردازی و یا از این چند رذیله پرهیزی! از کجا که نباید همه آنچه برای کسب کمال و سیر و حرکت در مسیر لقاء لازم است را یکجا و به یکباره به او آموخت و آنچه پلکان و درجه می‌پذیرد تنها و تنها، نتیجه کسب و عمل و ثمرة سیر و سلوک است؛ یعنی براساس آموزه‌های قرآن کریم، تنها نتیجه «استقامت بر طریق» (جن / ۱۶) و «ثبت اقدام» (بقره / ۴۵؛ نحل / ۱۰۲) و «الابقاء على العمل» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۶) است که اگر کسی ثابت قدم بماند و به رعایت فرامین و عمل به نسخه شفا و درمان ادامه دهد و استقامت ورزد به فوز و فلاح می‌رسد و روزبه روز و یا مرحله بر شهود و معرفت او و به یقین و کرامت او در نزد خدای سبحان افزوده می‌شود و اگر کسی صبر و استقامت لازم را به خرج ندهد در جا می‌زند و در پله و درجه یا درجات نخستین از نتایج و ثمرات، متوقف می‌شود و روشن است که آنچه این ثبوت و استقامت را تضمین می‌کند و ابقا بر عمل را به ارمغان می‌آورد «بادآوری و تذکار» (ق / ۴۵؛ غاشیه / ۴۱؛ ذاریات / ۵۵)، «انذار و تبیشر» (بقره / ۱۱۹ / ۲۱۳)، «تلاوت پی‌درپی و با ترتیل و همراه با آرامش و تأمل» (فرقان / ۳۲؛ مزمول / ۴) و «تدبر و تذکر» (محمد / ۲۴ / ص / ۲۹) است که کمترین انس را با آیات قرآنی داشته باشد، قابل قبول است که این همه با تلاوت هر سوره از سور قرآنی حاصل می‌شود و نیازی به رعایت ترتیب نزول ندارد. گرچه چنان‌که گذشت گاهی رعایت ترتیب نزول فوائدی دارد همان‌گونه که رعایت ترتیب موجود نیز برکاتی را به همراه دارد و در روایات اسلامی (کلینی، همان: ۶۰۵) به آن سفارش شده است؟

به بیان دیگر: آنچه به عنوان مراحل پلکانی سیر و سلوک بیان می‌شود از دو حال خارج نیست یا از مقوله عمل است نظیر یقظه، توبه، صمت، سهر و توکل و یا از قبیل نتیجه است نظیر رضا و یقین. هیچ کدام از این دو قسم، حالت تدریجی ندارد تا تدرج و توالی پذیرد؛ زیرا در قسم اول، سالک به محض اینکه بیدار (یقظه) شد باید توبه کند و در همان زمان واجبات و محرمات را یاد بگیرد و مراقبه و مشارطه را آغاز نماید و خلوص در نیت را رعایت کند و اگر از اقبال قلب برخوردار است سهر و سحر داشته باشد و نوافل بجا آورد و ذکر بگوید و مراقب کمین‌های شیطان باشد و

در قسم دوم مسئله روشن‌تر است؛ زیرا از قبیل نتیجهٔ قسم اول است و خود به خود برعکس عمل و تداوم در آن و بر اخلاص در عمل مترب می‌شود.
نسبت به تروک و نواهی نیز مطلب، پر واضح است؛ زیرا سالک در همان آغاز راه مکلف است که دروغ نگوید، غیبت نکند، سرقت و خیانت، فحشا و منكرات، تکبر و خودپسندی و حسادت را ترک کند، خود شگفتی و عجب و ریا نداشته باشد و

این نکته نیز بسیار قابل توجه است که بسیاری از آنچه به عنوان یک منزل یا یک مرحله عملی ویژه در سیر و سلوک در نظر گرفته می‌شود اختصاص به آن مرحله یا منزل ندارد بلکه در سایر مراحل و منازل نیز سریان دارد، به عنوان مثال آنچه در منزل اول به عنوان یقظه (= بیداری) مطرح است پس از هر رتبه و مرحله‌ای نیز جاری است؛ زیرا هر پله‌ای که سالک می‌پیماید به یک درجه‌ای از یقظه می‌رسد و شاید از همین قبیل باشد یقظه‌ای که در کلام نورانی امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعْلَ الدَّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ ... مَا بَرَحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلاَوْهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَزْمَانِ الْفَرَسَاتِ عَبَادُ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمْهُمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بُنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَقْيَدَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲) چون آنچه در این بیان نورانی به عنوان یقظه مطرح گردیده، پس از ذکر و جلاء قلب و رسیدن به الهام لدنی حاصل می‌شود. نیز از همین قبیل است توبه که ممکن است از باب «حَسَنَاتُ الْأَبْرَكِ سَيِّنَاتُ الْمُغْرَبِينَ» (اربی، ۱۳۸۱ / ۲ : ۲۵۴) در تمام مراحل حریان داشته باشد.

بعید نیست که اختلاف فاحشی که در میان نسخه‌های ارائه شده از سوی ارباب سیر و سلوک مشاهده می‌شود، مؤید مدعای فوق باشد؛ زیرا:

اگر از مکتوبات قرن سوم و چهارم مربوط به مقامات و منازل سیر و سلوک نظیر مواطن العباد محمد بن ابراهیم ابی حمزه (۲۸۹ ق) و منازل العباد و العباده حکیم تمذی (حدود ۳۱۸ ق) و قوه القلوب فی معامله المحبوب ابوطالب مکی (۳۸۵ یا ۳۸۶ ق) و الرساله القشیریه ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (۴۶۵ ق) صرف نظر شود و از فیلسوف معروف ابن سینا (۴۲۷ ق) در جلد سوم الاشارات والتنبیهات نمط نهم تحت عنوان «مقامات العارفین» آغاز شود، ملاحظه می‌گردد که او نخستین منزل سیر و سلوک را اراده می‌داند و برای مرحله دوم، یعنی مرحله عمل، تمرین و ریاضت، سه هدف بیان می‌کند: اول. دور کردن ما سوی الله از سر راه. دوم. رام نمودن نفس اماره برای وصول به نفس مطمئنه. سوم. تلطیف باطن برای آمادگی جهت تنبیه.

آنگاه زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق جهان مادی را طریقی برای رسیدن به هدف اول معرفی می‌کند و برای رسیدن به هدف دوم به چند چیز اشاره می‌کند: عبادت به شرط حضور قلب، تفکر، خواندن کلمات

روحانی با صدای خوب و سخنان پنداموزی که از گوینده آگاهی با بیان فصیح و بلیغ و لحنی نرم و نافذ شنیده شود، برای هدف سوم اندیشه‌های لطیف و طریف و نیز عشق توأم با عفاف را مطرح می‌سازد. سپس می‌گوید: کار مجاهدت و ریاضت سالک به آنجا می‌کشد که «وقت» تبدیل به «سکینه» می‌شود. سرانجام می‌افزاید: سالک از این هم پیشتر می‌رود تا آنجا که دیدن حق منوط به خواست او نیست.

در هر حال آنچه بیان شد را تنها مربوط به یک سفر از سفرهای چهارگانه عرفانی می‌داند و برای آن نه مرحله معرفی می‌کند: سه مرحله مربوط به مبدأ سفر است، سه مرحله مربوط به عبور از مبدأ به منتهای و سه مرحله دیگر مربوط است به مرحلة وصول به مقصد. (ابن سینا، ۱۳۷۵: نمط نهم)

پس از بوعلی خواجه عبدالله انصاری (۴۷۵ ق) در منازل السائرين مقامات و منازل سیر و سلوک را به ده بخش تقسیم کرده است: بدایتها، ابواب، معاملات، اخلاق، اصول، وادی‌ها، احوال، ولایات، حقایق و نهایات و برای هر کدام از این ده بخش ده باب در نظر گرفته که در مجموع صد باب می‌شود و هر یک از این ابواب صدگانه را در سه درجه تنظیم کرده است. (بنگرید به: انصاری، ۱۳۷۳: ۱۱)

پس از او ابن عربی (۶۳۸ ق) اولین گام سالک را جستجوی استاد می‌داند و برای یافتن او، چهار عمل ظاهری جوع، سهر، صمت و عزلت و پنج عمل باطنی صدق، توکل، صبر، عزیمت و یقین را واجب می‌داند. (بنگرید به: ابن عربی، ۱۳۸۲: ۴۷ – ۴۸)

پس از او خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ ق) برای کسی که به سیر و سلوک رغبت پیدا کرد توجه به شش امر را لازم می‌داند: ۱. مبدأ سیر و سلوک و تهیئة مقدمات آن؛ ۲. رفع موائع سیر و سلوک؛ ۳. سیر و سلوک؛ ۴. حالات اثنای سیر و سلوک؛ ۵. حالات پس از سلوک؛ ۶. پایان سلوک (فنا در توحید) آنگاه هر یک از این امور (غیر از امر ششم که پایان حرکت است) را در شش فصل ارائه می‌دهد که مجموعاً ۳۱ فصل می‌شود. (طوسی، ۱۳۸۳: ۲۰ – ۲۲)

مسلمک محقق طوسی، مقبول فقیه و عارف معاصر، آیت‌الله جوادی آملی قرار گرفته است، البته بعضی از مناقشات. (بنگرید به: جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۱۱ / ۲۲۵ – ۲۲۳)

پس از خواجه، روش منسوب به علامه بحر العلوم است که در آن برای پیمودن راه قرب الی الله، پس از ذکر چهار منزل: اسلام، ایمان، هجرت و جهاد و ذکر سه مرحله برای هر یک از آنها – که مجموعاً دوازده مرحله می‌شود – و پس از آنکه می‌گوید سالک الی الله با طی این مراحل دوازده‌گانه به عالم خلوص، راه می‌یابد، اسباب و راهکارهایی را برای پیمودن این راه ذکر می‌کند که عبارتند از: اول. ترک آداب، عادات و رسوم؛ دوم. عزم قاطع بر پیمودن راه؛ سوم. رفق و مدارا؛ چهارم. وفا؛ پنجم. ثبات و دوام؛ ششم. مراقبت؛ هفتم. محاسبه؛ هشتم. مؤاخذه؛ نهم. مساعت؛ دهم. ارادت؛

یازدهم، ادب؛ دوازدهم، نیت؛ سیزدهم، صمّت؛ چهاردهم، جوع و کم خوری؛ پانزدهم، خلوت؛ شانزدهم، سَهَر و شب بیداری؛ هفدهم، دوام طهارت؛ هجدهم، تصرّع به درگاه خداوند رب العزة؛ نوزدهم، پرهیز از خواسته‌های نفس؛ بیستم، رازداری و کتمان سر؛ بیست و یکم، داشتن مرتبی و استاد؛ بیست و دوم، ورد؛ بیست و سوم، نفی خواطر؛ بیست و چهارم، فکر؛ بیست و پنجم، ذکر.

علامه طباطبائی نیز همین روش را با مختصر تفاوتی - مطابق آنچه در رساله «لب اللباب» آمده - ذنبال کرده است.

پس از بحرالعلوم، با دیدگاه حاج میرزا حجاج آقا ملکی تبریزی مواجهیم؛ ایشان پس از آنکه لقاء الله را

مقصد اعلای سیر و سلوک برمری شمرد برای رسیدن به آن برنامه ذیل را پیشنهاد می‌کند:

۱. عزم راسخ؛ ۲. توبه؛ ۳. برگرفتن توشه راه؛ یعنی:

(الف) هنگام صحیح به سراغ «مشارطه» رود. سپس در هنگام روز به «مراقبه» پیرداد و شامگاهان به «محاسبه» پیرداد.

(ب) سالک باید به اوراد و اذکاری که او را متوجه ذات پروردگار می‌سازد توجه خاص داشته باشد و به هنگام بیداری و هنگام خواب آن را فراموش نکند، بهخصوص ذکر «یونسیه».

(ج) توجه به نماز شب و خلوت با خداوند و نیز پیش گرفتن ریاضت شرعی به این صورت که در شبانه روز، بیش از دو بار غذا نخورد و به هنگام خوردن غذا کاملاً سیر نشود و غذا را به قصد لذت صرف نکند و در میان غذاها از تنقلات استفاده نکند و از زیادخوردن گوشت پیرهیزد و در ایام هفته یکی دو روز اصلاً گوشت نخورد.

(د) سالک باید از تازیانه سلوک بهره‌گیری کند؛ یعنی خود را در برابر توجه به دنیا و قصور و کوتاهی در مقابل حق مُواخذه نماید تا گرفتار تکرار آنها نشود.

(ه) سالک باید قبل از هر چیز، با فکر مرگ و پایان زندگی برای سوزاندن حب دنیا و اصلاح صفات رشت، خود را از محبت دنیا دور سازد.

(و) همچنین سالک باید پیوسته به عظمت پروردگار و اسماء و صفات او بیندیشد و به حالات اولیاء الله توجه کند. با پیمودن این راه است که سالک، در آستانه سرمنزل مقصود قرار می‌گیرد (ملکی تبریزی، ۱۳۶۰)

پس از آن با مسلک علامه مصطفوی آشنا می‌شویم، ایشان در رساله لقاء الله خود، مسیر پنج مرحله‌ای را بیان می‌کند:

نخست. تقویت اعتقادات دینی و پایه‌های اصول دین در فکر و روح؛

دوم. توبه کامل از هرگونه گناه و بازگشت به اعمال صالح و انجام واجبات و ترک معاصی؛
سوم. آماده شدن برای پاکسازی روح و تهدیب نفس از هرگونه اخلاقی رذیله؛
چهارم. محو انانیت و فانی شدن در عظمت ذات پاک پروردگار.
سپس برای رسیدن به این مقصد (حذف انانیت) سه راه پیشنهاد می‌کند:
اول. توجه خاص به خداوند و صفات جمال و جلال و افعال؛
دوم. استفاده از استدلال برای مبارزه با انانیت؛
سوم. از طریق معالجه با اضداد به این معنا که در هر مورد به جای اینکه متوجه (من) شود توجه
به خدا کند.

در این مرحله است که سالک الی الله به صورت یک انسان ملکوتی درمی‌آید و وارد عالم
جبروت می‌شود.

منظور از ورود در جبروت این است که انسان، به سبب خلوص و صفاتی باطن محظوظ الهی می‌شود
و صاحب نفوذ و سلطه می‌گردد و از این جهت برای انجام وظایف الهی و ارشاد مردم و امر به معروف و
نهی از منکر از روی معرفت کامل گام برمی‌دارد؛ یعنی بعد از فراغ از خویشتن به راهنمایی دیگران
می‌پردازد و در مقام تشخیص درد و درمان آنها همانند یک طبیب حاذق می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۸۸)
اکنون سؤال این است: اگر دلیل محکمی از عقل یا نقل بر مرحله‌ای و پلکانی بودن سیر و
سلوک وجود داشت آیا این همه اختلاف روا بود؟ آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که اصل این دیدگاه، با
واقعیت مطابقت ندارد؟

۵. به نظر می‌رسد کسی که می‌خواهد لزوم تفسیر براساس ترتیب نزول را به اثبات برساند،
چاره‌ای ندارد جز آنکه:

الف) استناد ترتیب موجود به تدبیر رسول مکرم را زیر سؤال ببرد.
ب) مدعی شود که تفسیر امیر المؤمنان علیؑ براساس ترتیب نزول بوده است.
ج) نزول دفعی را منکر شود؛ زیرا اگر ثابت شود و یا حتی اگر محتمل باشد که قرآن، نزولی
داشته که براساس ترتیب موجود بوده است باز دچار مشکل می‌شود؛ چرا که در این صورت از ایشان
سؤال می‌شود که چه وجهی دارد که از ترتیب نزول دفعی پیروی نمی‌کنید و تابع ترتیب نزول
تدریجی شده‌اید؟ حکمت‌ها و مصالح ترتیب نزول دفعی، که ممکن است همان مصالح مورد عنایت
رسول مکرم در چیدمان فعلی بوده باشد، چرا مورد اهتمام شما نیست؟!
همان‌گونه که اشاره شد با توجه به اینکه در ارتباط با مستله اول؛ یعنی «وحیانی بودن ترتیب موجود»

با «نیم نگاهی به کتاب همگام با وحی» که به شدت بر روش تفسیر براساس ترتیب نزول پای می‌فرشد، در نوشتار دیگری سخن گفته‌ایم در این مقال، بحث تنها در دو جهت دوم و سوم به نحو اجمال پی‌گیری می‌شود:

۱. کیفیت ترتیب موجود در تفسیر امیرمؤمنان ﷺ؛
۲. نزول دفعی و ترتیب موجود در آن.

ترتیب موجود در تفسیر امیرمؤمنان ﷺ

در ارتباط با تفسیر امیرمؤمنان ﷺ و اینکه ترتیب آن بر چه اساسی بوده، دو نکته قابل توجه است:

۱. در صورتی که پذیریم ترتیب موجود قرآن کریم، وحیانی و به دستور شخص پیامبر بوده است – این مطلب حتی مورد قبول بعضی از محققان است که بر تفسیر براساس ترتیب نزول پای می‌فرسند (در. ک: بهجت‌پور، ۴۳) – و ضعیت تفسیر امیرمؤمنان نیز روشن می‌شود؛ زیرا چگونه می‌شود رسول گرامی امر به جمع قرآن براساس چینشی بکند که خود براساس آن مشی نکرده است و به تعییر دیگر امیرمؤمنان به چینشی اقدام کند که پیامبر ﷺ به خلاف آن فرمان داده است.

۲. وجودی که از جانب عده‌ای – بهویژه بعضی از محققان معاصر (معرفت، ۱: ۱۴۲۵ / ۲۹۰) – برای به ترتیب نزول بودن تفسیر آن حضرت ذکر شده، مخدوش است؛ زیرا تمام آن وجوده به دو نقل از دوتابعی (کلبی و ابن‌سیرین از عکرمه) و روایتی از امام باقر ﷺ برمی‌گردد که هیچ کدام در اثبات مدعای مفید فایده نیست؛ زیرا دو نقل از تابعی سند معتبری ندارد و حجیت آن به خصوص برای ما امامیه، قابل اثبات نیست و روایت امام باقر ﷺ که از بحار الانوار، آن هم به شکل ناقص نقل شده درحالی که از کافی است و می‌توانست به کافی آدرس دهد – گرچه از سند معتبری بر خوردار است اما اگر کامل نقل می‌شد و تأمل شایسته‌ای در آن صورت می‌گرفت روشن می‌شد که هیچ دلالتی بر مدعای ندارد؛ زیرا این روایت همان است که جابر آن را از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: ما ادعی أحد من الناس أنه جمع القرآن كله كما أنزل إلا كذاب و ما جمعه و حفظه كما نزله الله تعالى إلا علي بن أبي طالب ﷺ و الأئمة من بعده ﷺ؛ کسی از مردم ادعا نکرده است که همه قرآن را آن‌گونه که نازل شده، در سینه و حافظه‌اش جمع کرده، مگر اینکه کذاب است و کسی آن را آن‌گونه که خدا آن را نازل کرده، جمع نکرده و در حافظه‌اش قرار نداده، مگر علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او» (کلینی، ۱: ۱۴۰۷ / ۲۲۸) تردیدی نیست که به قرینه «و الأئمة من بعده ﷺ» اولاً مراد از جمع، همان حفظ در حافظه و جمع در سینه است و عطف جمله «حفظه» بر «ما جمعه» از قبیل عطف تفسیری است؛

زیرا جمع مصطلح نسبت به سایر ائمه، معنا ندارد و ثانیاً به قرینه «کله» مراد از حفظ و جمع، آگاهی به همه کتاب (یعنی به تعبیر وارد در بعضی روایات دیگر: علم الكتاب کله) است و مراد از «کما انزل» جمع کردن قرآن بدون کم و کاست و بدون زیاده، در سینه است که در روایات متعددی از کافی (همان: ۵۶۹) آمده است و یا مراد در سینه داشتن جمیع قرآن اعم از ظاهر و باطن است چنان که روایات دیگری به آن ناطق است و آن را از خصائص اهل بیت^ع معرفی می‌کند، نظیر روایت جابر از امام باقر^ع: «ما مستطیع أحد آن یدعی أن عنده جمیع القرآن کله ظاهر و باطنه غیر الأووصیاء؛ کسی غیر از اوصیاء پیامبر نمی‌تواند مدعا شود که همه قرآن - اعم از ظاهر و باطن - را در اختیار دارد» (همان: ۲۲۸) و الا - چنان که گذشت - اگر مراد از جمع، جمیع ظاهري در قرطاس و بین الدفتین باشد نسبت به ائمه بعد از امیر المؤمنان معنا پیدا نمی‌کند و روشن نیست که آیت‌الله معرفت چگونه با حذف ذیل حدیث، آن را دلیل بر مدعای خویش گرفته است؟!

بی‌جهت نیست که شیخ کلینی این روایت را در بابی تحت عنوان «آنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة^ع و أنهم یعلمون علمه کله» قرار داده است؛ زیرا همان‌گونه که روایات دیگر باب گواهی می‌دهد، جمله «أنهم یعلمون علمه کله» در عنوان باب، عطف تفسیری برای جمله «لم یجمع ...» است.

جالب توجه است که در روایت دیگری که طبرسی آن را در احتجاج خود نقل کرده، نیز سخنی از ترتیب نزول مطرح نیست؛ زیرا در این روایت می‌خوانیم: پس از خیات و بی‌وفایی صحابه، حضرت ملازم خانه‌اش شد و به تألیف و جمع قرآن روی آورد، پس از خانه خارج نشد مگر اینکه همه آن را جمع‌آوری کرد با ذکر شان نزول‌ها و ناسخ و منسوخ آیات: «لَمَّا رأى عَلَيْهِ غَدْرَهُمْ وَ قَلَّةَ وَفَائِهِمْ لَرَمَ بَيْتَهُ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْقُرْآنِ يُؤْكِلُهُ وَ يَجْمِعُهُ فَلَمْ يَأْرِجْ حَتَّى جَمَعَهُ كُلَّهُ فَكَتَبَهُ عَلَى تَتْزِيلِهِ وَ التَّاسِخِ وَ الْمَنسُوخِ» (طبرسی، ۱۴۰۳ / ۱؛ زیرا «عَلَى تَتْزِيلِهِ» به این معنا است که جمع آن حضرت با ذکر شان نزول همراه بود نه آنکه کتابت به ترتیب نزول، شاهدش این است که در نقل دیگری به تعبیر: «كَتَبَهُ بَيَّدِهِ تَتْزِيلَهُ وَ تَأْوِيلَهُ وَ التَّاسِخَ مِثْهُ وَ الْمَنسُوخَ» وارد شده است (هلالی، ۱۴۰۵: ۴۰) زیرا عطف «تَأْوِيلَهُ» به «تَتْزِيلَهُ» قرینه بر این است که مراد از تنزیل، تنزیل در مقابل تأویل است نه ترتیب نزول؛ یعنی تنها به محتوای جمع‌آوری شده اشاره دارد نه نحوه چیدمان.

چنان که بدل بودن «تنزیله و تأویله و الناسخ منه و المنسوخ» برای ضمیر مفعولی «جمعه کله» قرینه بر این است که مراد از جمع، جمع مصطلح نیست و کاری که آن حضرت انجام داده‌اند مربوط به اصل جمع‌آوری آیات و سور نبود بلکه ویژگی کار آن حضرت، در کنار هم قرار دادن تنزیل و تأویل و ناسخ و منسوخ؛ یعنی کاری تفسیری بوده است.

قابل توجه است که غیر از سه وجه مذبور، بقیه اقوالی که در التمهید (معرفت، ۱: ۱۴۲۵ - ۲۹۰ / ۲۹۲)

نقل شده، هیچ کدام صراحت یا ظهور در جهت محل بحث (بودن تفسیر امام علی^ع براساس ترتیب نزول) ندارد مگر سخن علامه بلاغی که آن هم به سخن ابن سیرین و ابن حجر که برگرفته از کلام ابی داود است؛ برمی گردد.

نتیجه این می شود که ویژگی اولی را که آیت‌الله معرفت برای تفسیر امیرمؤمنان ذکر کرده است قابل اثبات نیست بلکه همان‌گونه که گذشت خلاف آن قابل اثبات است؛ زیرا چگونه می شود رسول مکرمی که سوره حمد را فاتحه الكتاب می‌داند به وصی اش امر کند که آن را در ابتدای کتاب قرار ندهد. نتیجه این می شود که ویژگی تفسیر آن حضرت خلاصه می شود در جهات چهارگانه دیگری که ذکر کردہ‌اند. (معرفت، ۱: ۱۴۲۵ / ۲۹۲)

نزول دفعی و ترتیب موجود در آن

شکی نیست که ظاهر آیه اول از سوره قدر: «إِنَّ أَنْزُلَنَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و آیه سوم از سوره دخان: «إِنَّ أَنْزُلَنَا فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ» این است که همه قرآن در شب قدر نازل شده است؛ یعنی قرآن افزوون بر نزول تدریجی، یک نزول دفعی نیز داشته است و با توجه به اینکه نزول ملائکه در آیه چهارم از سوره قدر: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» به اتفاق همه مسلمین هر سال در زمین تحقق می‌یابد مقتضای وحدت سیاق این است که نزول قرآن در آیه اول: «إِنَّ أَنْزُلَنَا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» نیز در زمین بوده باشد نه در آسمان چهارم و بیت معمور. تنها تفاوت در این است که نزول ملائکه - با توجه به صیغه مضارع «تنزل» - مستمراً و هر سال است و طبعاً فروودگاه آن، قلب ولی و امام آن سال است اما نزول قرآن - با توجه به ماضی بودن «انزلناه» - یک بار اتفاق افتاده و فروودگاه آن قلب رسول مکرم^{علیه السلام} بوده است.

با این بیان روایت حفص بن غیاث که می‌گوید: «نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور ثم نزل في طول عشرين سنة» (کلینی، همان: ۲ / ۶۲۹) به جهت مخالفتش با ظاهر قرآن و نیز ضعف سندی آن به خاطر قاسم بن محمد، یا باید طرد شود و یا به گونه‌ای تأویل و معنا شود که با ظهور مسلم قرآن هماهنگ گردد مثل اینکه گفته شود (همان‌گونه که علامه طباطبایی گفته‌اند) مراد از بیت معمور (= خانه آباد) قلب پاک و آباد از رجس پیامبر است؛ به ویژه با توجه به قرینه وحدت سیاق. زیرا در ادامه روایت آمده است: «نزلت صحف إبراهيم في أول ليلة من شهر رمضان وأنزلت التوراة لست مضين من شهر رمضان وأنزل الإنجيل ثلاثة عشرة ليلة خلت من شهر رمضان وأنزل

الزبور لثمانية عشر خلون من شهر رمضان و أنزل القرآن في ثلاث وعشرين من شهر رمضان» و تردیدی نیست که نزول صحف ابراهیم و تورات موسی در زمین بوده است. (طباطبایی، همان: ۲ / ۱۶ - ۱۵) البته چنان که خواهد آمد کلام علامه با روایات معتبر، سازگار نیست و بهتر آن است که گفته شود: این روایت با ظاهر قرآن مخالفتی ندارد؛ زیرا آنچه از قرآن گذشت و این روایت، از قبیل مثبتین هستند؛ قرآن نزول دفعی را در شب قدر ثابت می‌کند و روایت نزول دفعی دیگری را در بیت‌المعمور و این دو با یکدیگر تنافی ندارند.

نزول دفعی قرآن افزون بر دو آیه فوق، از آیه ۱۴ سوره طه: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُكْضِي إِلَيْكَ وَحْيِهِ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» و آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت: «لَا تُحِرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ تَعْجَلْ بِهِ إِنْ عَلِئْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَأَتَيْعَ فَرَآنَهُ ثُمَّ إِنْ عَلِئْنَا بِيَانَهُ» نیز استفاده شده است. اولین‌بار، علامه نیست که به این نکته اشاره کرده است (طباطبایی، همان: ۱۴ / ۲۰۵؛ ۲۱۵ / ۱۱۱) بلکه بزرگانی از قدماً امامیه نظیر مسعودی (متوفی ۳۴۶) در اثبات الوصیه (مسعودی، ۱۳۸۴: ۱۱۹) و شیخ صدوقد (متوفی ۳۸۱) در اعتقادات الامامیه (ابن‌بابویه، ۱۴۱۴ ق) و حافظ برسی (متوفی ۸۱۳) در مشارق انوار البیین (حافظ برسی، ۱۴۲۲: ۲۰۸) نیز آیات فوق را ناظر به نزول دفعی قرآن دانسته‌اند.

از بعضی از روایات به دست می‌آید که نزول دفعی قرآن در شب اول رمضان واقع شده است: «... و نزل القرآن في أول ليلة من شهر رمضان فاستقبل الشهير بالقرآن» (کلینی، همان: ۴ / ۶۵) اما این روایت نیز به جهت ضعف سند (به خاطر «عمرو الشامي») و هم معارضه آن با روایت حفص و هم مخالفت آن با ظاهر قرآن قبل اعتنای نیست.

به بیان دیگر: در صورتی که از ضعف سندی هر دو روایت بگذریم روایت حفص به جهت برخورداری از مردح موافق با کتاب، مقدم است.

از آنچه گذشت نزول دفعی قرآن بر رسول مکرم به نحو اجمال به اثبات رسیده است گرچه ممکن است در اینکه زمان آن شب قدر بوده یا وقت دیگر، محل گفتگو باشد.

اکنون سؤال این است که این نزول دفعی، چه ترتیبی داشته است؟

طبعاً پاسخ این سؤال مبتنی بر این است که بپذیریم نزول دفعی نیز همانند نزول تدریجی، در قالب الفاظ، کلمات و جمل بوده است، همان‌چیزی که علامه منکر آن است زیرا ایشان معتقد است که آنچه در نزول دفعی قرآن اتفاق افتاد نزول حقیقت بسیطه و واحده کتاب است: «إنزال حقيقة الكتاب و الكتاب المبين إلى قلب رسول الله ﷺ دفعة» (طباطبایی، همان: ۲ / ۱۸) قبل از ایشان فیض کاشانی نیز با تعبیر «نزول معناه علی قلب النبي» از آن باد کرده و می‌نویسد: «و المستفاد من مجموع هذه

الأخبار و خبر الياس الذي أورده في الكافي في باب شأن إِنَّا أَثْرَيْنَا فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ و تفسيرها من كتاب المحة أن القرآن نزل كله جملة واحدة في ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان إلى البيت المعمور و كأنه أريد به نزول معناه على قلب النبي صلى الله عليه و آله و سلم كما قال اللَّهُ تَعَالَى يَسِّرْ لِلرُّوحِ الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِكَ».

(فیض کاشانی، ۱: ۱۴۱۵ / ۶۵)

این در حالی است که هیچ کدام از دو بزرگوار دلیلی برای آن (لفظی نبودن نزول دفعی) اقامه نکرده‌اند بلکه دلیل، برخلاف آن قائم است؛ زیرا:

یک. ظاهر نزول همه قرآن در شب قدر این است که این نزول نیز مثل سایر موارد استعمال این واژه در قرآن، بوده باشد؛ یعنی نزول حقایق و مفاهیم قرآنی در قالب الفاظ، و اشکالی که شیخ مفید در کتاب *تصحیح الاعتقادات* در مقام مناقشه به شیخ صدوقد ذکر کرده است (مفید، ۱۴۱۴: ۶۰) مبنی بر اینکه چگونه می‌شود قصه‌ای که در مدینه اتفاق افتاده، مانند: قصه مجادله آن زن با همسرش در آیه «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلُ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهِ...» و هنوز زمان آن فرا نرسیده، در مکه در شب قدر به صیغه ماضی بر پیامبر نازل شود؟ از عجایبی است که از شیخ مفید صادر شده است؛ زیرا مسلم نزد محققان از عالمان شیعه است که علم خدا به جزئیات امور که از آن جمله است جزئیات اقوال و الفاظی که بر زبان انسان‌ها جاری می‌شود تعلق گرفته و رطب و یابسی نیست مگر اینکه براساس «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» در کتاب علم خدا و در لوح محفوظ با همه تشخصات فردی و تعینات زمانی و مکانی ثبت شده و متعلق علم خدا واقع شده است و هیچ مانعی ندارد که همه آن معلومات با تشخصات لفظی و مفهومی‌اش قبل از نزول تدریجی همراه با تحقیق حوادث و شأن نزول‌ها، بر قلب آن حضرت نازل شده باشد؟!

چه استبعادی دارد که خداوند قادر حکیم همان‌گونه که همه حقایق قرآنی را پس از حدود ۱۴۰۰ سال که از نزول تدریجی آن گذشته، با همه تعینات لفظی و کلامی‌اش بر حافظه کسانی مثل کربلایی کاظم فروود آورد و یا قبل از نزول تدریجی یا در اثناء آن، در شب مبارکی چون شب قدر همه قرآن را با همان تشخصات لفظی بر قلب رسول مکرم نازل فرماید؟ قبل و بعد بودن این امر خارق العاده یا کرامت که هیچ استحاله علی ندارد چه مشکلی را ایجاد می‌کند؟

باید تابع ظواهر ادله بود و ظاهر آیات و روایاتی که مسئله نزول دفعی را مطرح می‌کنند؛ همان‌گونه که اشاره شد، نزولی همانند سایر موارد نزول است.

دو: از مسئله امکان و عدم استبعاد که بگذریم قصه‌ای مثل قصه کربلایی کاظم نشان می‌دهد که به نحو جزم، آنچه در لوح محفوظ و عالم غیب ثبت است قرآن با همین ترتیب و الفاظ و جمل است،

طبعاً با توجه به اینکه نزول دفعی، نزولی از آن وعاء است، نزولی با همین ترتیب و الفاظ خواهد بود و آنچه در نزول تدریجی اتفاق خلاف اصل و مبتنی بر حکم و صالح مؤقت و گذرا بوده است. نتیجه‌گیری نهایی و حاصل آنچه گذشت این است که مقتضای صناعت در جمع بین ادله این است که گفته شود:

الف) قرآن یک نزول تدریجی دارد و دو نزول دفعی؛

ب) نزول تدریجی آن در طول ۲۳ سال اتفاق افتاد؛

ج) از دو نزول دفعی یکی در بیت معمور در آسمان چهارم واقع شد؛

د) نزول دفعی دیگر در شب قدر بر قلب مبارک رسول مکرم فرود آمد؛

ه) نزول دفعی نزولی است از لوح محفوظ و با توجه به ظاهر آیات و قصه‌ای مسلم مثل قصه کربلایی کاظم، نزولی است به همراه الفاظ، کلمات و جملات و چینش آن نیز چینش موجود است، چینشی که سوره حمد، افتتاح و فاتحه آن می‌باشد.

نتیجه این می‌شود که چیدمان پایدار و جاویدی که باید ملحوظ در تهیه نسخه‌های هدایتی بوده باشد همین چیدمان موجود است.

نقد کلام علامه طباطبائی

اینکه علامه طباطبائی بیت معمور را بر قلب رسول گرامی تطبیق داده و با آن متحد دانسته، مخالف روایات معتبره و بلکه در حد تواتر یا قریب به تواتری است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده و دلالت دارد بر اینکه بیت معمور مخلوقی است مستقل و مکانی است و بنزه در آسمان چهارم و از آن جمله است:

۱. صحیحه محمد بن سنان از امام رضا علیهم السلام (ابن‌بابویه، ۱۳۷۸: ۲ / ۹۱):

۲. روایت عبدالصمد بن بشیر از امام صادق علیهم السلام (عياشی، ۱۳۸۰: ۲ / ۱۲۸):

۳. روایت علل الشرائع از امام سجاد علیهم السلام (ابن‌بابویه، ۱۳۸۵: ۲ / ۴۰۶):

۴. روایت سید بن طاوس از امیر المؤمنان علیهم السلام (ابن طاوس، ۱۳۷۶: ۲۸):

۵. روایت اربیلی در کشف الغمہ مربوط به جریان ازدواج علی علیهم السلام و فاطمه علیهم السلام (اربیلی، ۱۳۱۸: ۱ / ۳۵۷):

۶. روایت محمد بن احمد بن شاذان از ابن عباس از رسول الله علیهم السلام (ابن شاذان، ۱۴۰۷: ۱۵۰).

با توجه به این مجموعه از روایات، وجهی ندارد که بیت معمور را بر قلب رسول الله تطبیق دهیم بلکه باید گفت: مقتضای جمع بین روایات این است که یک نزول تدریجی در طول ۲۳ سال و دو نزول دفعی وجود دارد که هر دو باهم در شب قدر اتفاق افتاده است؛ یکی بر آسمان چهارم و دیگری

بر قلب رسول الله ﷺ؛ زیرا از یک طرف روایت کلینی تعبیر به «نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور ... و أنزل القرآن في ثلاثة و عشرين من شهر رمضان» (کلینی، همان: ٦٢٨ / ٢) می‌کند که دلالت دارد نزول در بیت معمور، در شب قدر بوده است و از طرفی روایاتی که شب ۲۳ رمضان را شب قدر معرفی می‌کند و خدا را میزبان ملاٹکه در آن شب می‌داند (یعنی همان چیزی که در صحیح اعلایی ابن‌اذینه مربوط به حدیث معراج می‌خوانیم که سوره قدر فامیلی و نسب رسول گرامی و ائمه تا روز قیامت است) (همان: ٦٢٨ / ٢) بنابراین دلالت دارد که نزول بر قلب رسول الله نیز در شب قدر بوده است و از طرف سوم آیه اول سوره قدر و سوم سوره دخان و روایاتی نظیر روایت ابی‌ بصیر: «انزل القرآن في ليله القدر» ظاهرشان این است که آنچه در شب قدر اتفاق افتاد نزول همه قرآن بوده است.

از آنچه گذشت روشن می‌شود که بیانات آیت‌الله معرفت در این مجال از سه جهت قابل مناقشه است: اول اینکه ایشان روایت ۲۰ سال را اختیار کرده‌اند (بنگرید به: معرفت، ۱۴۲۹ / ۱: ۱۰۸) در حالی که ترجیح با روایات ۲۳ سال است.

دوم تهافتی است که در کلام ایشان مشاهده می‌شود، زیرا از یک پذیرفته که در شب مبعث آیاتی از سوره فلق نازل شده و از سوی دیگر می‌گوید پس از سه سال گذشته از مبعث، نزول آیات شروع شده بود.

سومین نکته این است که با توجه به وجود روایات فراوان مربوط به بیت معمور، نوشته‌اند: «نزول دفعی قرآن در یکی از آسمان‌های بلند چه فائده قابل توجهی دارد؟» (معرفت، همان: ۱ / ۱۱۹)

نتیجه

نتیجه نهایی بحث این است که ملاحظه ترتیب نزول سوره‌ها گرچه ممکن است در بعضی از موارد بی‌فایده نباشد اما این ادعا که دستیابی به اصول هدایتی قرآن متوقف بر آن است و عدم توجه به آن، فهم درست قرآن را دچار مشکل می‌سازد، ادعای دور از حقیقت است و بلکه می‌توان گفت: برداشت اصول و ضوابط تربیتی و هدایتی پایدار، همه زمانی و همه مکانی، در گرو تفسیر براساس ترتیب موجود است زیرا:

۱. تفسیر براساس ترتیب نزول، مبتنی بر این است که ترتیب موجود، به امر رسول گرامی، نبوده باشد در حالی که مشهور (بلکه ادعای اجماع نیز شده) بر آن است که قرآن در زمان پیامبر ﷺ و با نظارت و تحت امر آن حضرت جمع‌آوری شده است.

۲. ترتیب نزول، تابع حوادثی بود که به حسب ظاهر، به نحو اتفاقی و تصادفی و بدون تبعیت از بک برنامه‌ریزی از پیش تعیین شده و منسجم، رخ داده بود؛ یعنی حوادث زمینه‌ساز آیات، ترتیبی بر هم نداشت، پس آیات ناظر به آن حوادث نیز از حیث محتوا، ترتیبی بر یکدیگر نخواهند داشت.

۳. تکثر روحیات و فرهنگ‌ها از یک طرف و فرازمانی و فرامکانی بودن قرآن و «تذیراً للعالمين» و «هدی للناس» بودن آن از طرف دیگر، اقتضا دارد که مفاهیم قرآنی را از شأن نزول‌ها و ویژگی‌های تنزیلی، تحرید کرد و براساس تأویل، لب و مغزاً آیات، به موضع‌گیری‌های لازم سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و تربیتی اقدام نمود و چنین چیزی می‌طلبد که از ترتیب نزول سوره‌ها، دست برداشته شود.

۴. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که در «تفسیر براساس ترتیب نزول» مورد عنایت است قانون تدریجی و پلکانی بودن تربیت است درحالی که اصل چنین دیدگاهی محل تأمل و درنگ است.

۵. به نظر می‌رسد کسی که می‌خواهد لزوم تفسیر براساس ترتیب نزول را به اثبات برساند، چاره‌ای ندارد جز آنکه:

- (الف) استناد ترتیب موجود به تدبیر رسول مکرم را زیر سؤال ببرد؛
- (ب) مدعی شود که تفسیر امیرمؤمنان علیؑ براساس ترتیب نزول بوده است؛
- (ج) نزول دفعی را منکر شود. درحالی که همه این سه امر، دشوار و بلکه غیر ممکن است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.

- نهج البلاعه، گردآوری سید رضی، بی‌تا، قم، هجرت.

- ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۷۸ق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران، جهان.

- _____، ۱۳۸۵ق، علل الشرایع، قم، داوری.

- _____، ۱۴۱۴ق، اعتقادات الامامیه، قم، کنگره شیخ مفید.

- ابن سينا، شیخ الرئیس، ۱۳۷۵ق، الاشارات و التنبيهات، قم، نشر البلاعه.

- ابن شاذان، محمد بن احمد، ۱۴۰۷ق، مأه منقبه من مناقب امیر المؤمنین و الائمه علیهم السلام، تصحیح مدرسه امام مهدی علیهم السلام، قم، مدرسه الامام المهدی علیهم السلام.

- ابن طاووس، علی بن موسی، ۱۳۷۶ق، محاسبة النفس، تحقیق و تصحیح شهید ثانی، و ابراهیم بن علی کفعمی، تهران، مرتضوی.

- ابن عربی، محی الدین، ۱۳۸۲، ریاخت سالکین، ترجمه و شرح باب پنجاه و سوم فتوحات مکیه به اهتمام علی فضلی، قم، آل علی ع.
- اربلی، علی بن عیسی، ۱۳۱۸ق، کشف الغمة فی معرفة الائمه، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز، بنی هاشمی.
- انصاری، خواجه عبدالله، ۱۳۷۳، منازل السائرين، تحقیق علی شیروانی، تهران، الزهراء ع.
- بهجت پور، عبدالکریم، ۱۳۸۷، همگام با وحی، قم، سبط النبي ع.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۷، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء.
- حافظ برسی، رجب بن محمد، ۱۴۲۲ق، مشارق انوار الیقین، تحقیق سید علی عاشور، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- خوبی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، البيان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، الإحتجاج علی أهل الملاجع، تحقیق محمدباقر خرسان، مشهد، مرتضی.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۸۳، اوصاف الاشراف، بازنویسی سید محمدرضا کرمانی، قم، حضور.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۴ق، امالی، قم، دار الثقافة.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، کتاب التفسیر، تهران، المطبعه العلمیه.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- فیض کاشانی، محمد حسن بن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ق، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، تهران، مکتبه الصدر.
- قدسی، احمد، ۱۴۲۸ق، انوار الاصول (تقریرات درس آیة الله مکارم شیرازی)، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب ع.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالكتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الانوار الجامعه للدرر اخبار الائمه الاطهار ع، بیروت، دار احیاء التراث العربي.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۴۲۶ق / ۱۳۸۴، اثبات الوصیه، قم، انصاریان.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۸۸، رساله لقاء الله، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۹، علوم قرآنی، قم، ذوى التربی.

-—————، ۱۴۲۵ ق، *التمهید فی علوم القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ ق، *تصحیح اعتقادات الامامیه*، تصحیح حسین درگاهی، قم، کنگره
شیخ مفید.

- ملکی تبریزی، میرزا جواد، ۱۳۶۰، رساله لقاء الله، تهران، نهضت زنان مسلمان.

- هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۰۵ ق، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، تصحیح محمد انصاری زنجانی
خوئینی، قم، الهادی.